



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱ آبان ۱۳۸۸

مصادف: ۱۴ ذی القعدة ۱۴۳۰

جلسه: ۲۳

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: امر دوم: اعتباریات

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

نقد و بررسی کلام محقق نائینی و محقق عراق

بنا بود امروز کلام صاحب الرافد فی علم الاصول و اشکالاتی که به این نظر وارد است را نقل بکنیم اما به نظر رسید که قبل از آن، اول کلام علمین یعنی محقق نائینی و محقق عراقی را بررسی کنیم و نظرمان را درباره مسلک اول بیان بکنیم و بعد به سراغ انظار دیگر و نظر آیت الله سیستانی برویم.

اجمالاً کلمات محقق نائینی و محقق عراقی بیان شد، هر دو این بزرگوار بر این مساله فی الجمله اتفاق نظر داشتند - با قطع نظر از بعضی از ابهاماتی که در بعضی از کلماتشان بود، که بعضی محاملی داشت - که با اعتبار یک واقعیتی در عالم ایجاد می شود، واقعیتی که قبلاً نبوده و به وسیله اعتبار و جعل این واقعیت در نفس الامر پدید می آید، اشکالاتی به بعضی از نقاط کلمات این بزرگواران وارد است که اینها را عرض می کنیم و بعد اصل مسلک اینها را مورد بررسی قرار می دهیم.

بررسی کلام محقق نائینی:

اما در رابطه کلمات محقق نائینی دو - سه اشکال به نظر می رسد. این اشکالاتی که ذکر می کنیم - چه در مورد ایشان و چه در مورد محقق عراقی - در واقع به یک جهات فرعی کلام آنها برمی گردد و اصل آن مبنا و مسلک را بعداً مورد بررسی قرار می دهیم.

اشکال اول:

اشکال اولی که قبلاً هم بیان شد این است که ایشان گفتند: ملکیت اعتباریه از سنخ ملکیت حقیقیه است که یکی از مقولات ده گانه است و از آن تعبیر به جده می شود، جده یکی از مقولات عشر است که به آن ملک هم گفته می شود. معنای جده عبارت است از هیئت حاصله از احاطه چیزی به چیزی، به گونه ای که محیط بواسطه انتقال محاط منتقل می - شود، این احاطه گاهی احاطه تامه است و گاهی احاطه ناقصه است، از احاطه تامه مثال می زنند به احاطه پوست حیوان نسبت به خود حیوان، پوست حیوان نسبت به خود حیوان احاطه دارد این هیئت حاصله از احاطه پوست حیوان به خود حیوان را جده می گویند، احاطه ناقصه هم مثل تلبس، لباسی که انسان می پوشد؛ لباس انسان هم نسبت به انسان یک احاطه - ای دارد ولی این احاطه یک احاطه تامه نیست و احاطه ناقصه است. مرحوم محقق نائینی ملکیت اعتباریه را یکی از مراتب مقوله جده دانسته و گفته اند این هم یک نوع احاطه و واجدیت است.

این حرف محل اشکال است، این حرف همانطور که قبلاً اشاره کردیم حرف درستی نیست، برای اینکه اساساً امور اعتباریه و امور حقیقیه ماهیتاً در اثرات متفاوتند و ما نمی توانیم یک امر اعتباری را تحت یکی از مقولات قرار بدهیم و بگویم مندرج در تحت یکی از آن مقولات است، آن هم به نحو اندراج حقیقی در حالی که مرحوم محقق نائینی ملکیت

اعتباریه را یکی از مراتب مقوله جده دانسته و گفته‌اند این هم یک نوع احاطه و واجدیت است و این صحیح نیست. لذا این اشکال اولی است که به مرحوم نائینی وارد است،

اشکال دوم:

اشکال دیگری که به محقق نائینی وارد است این است که محقق نائینی فرموده‌اند که امور اعتباریه در وعاء اعتبار متاصل‌اند، اگر یادتان باشد عرض کردیم ایشان می‌گویند امور اعتباریه در عالم اعتبار اصیل هستند و امور حقیقیه در عالم عین متاصلند. حال آیا منظور ایشان که می‌گویند امور اعتباریه در عالم اعتبار متاصلند آیا مراد همان منشا اثر بودن است- که علی القاعده باید منظور همین باشد چون وقتی که می‌گوییم امور حقیقیه در عالم عین متاصلند یعنی منشا اثر هستند-، اگر منظور این باشد، سوال ما از ایشان این است که آیا این امور اعتباریه در عالم اعتبار اثر دارند یا در عالم تکوین؟ به عبارت دیگر اینکه ایشان می‌گویند امور اعتباریه متاصلند آیا مراد این است که آثاری در خود عالم اعتبار بر اینها مترتب می‌شود یا آثاری بر اینها در عالم تکوین مترتب می‌شود؟

اگر بگویند که اینها منشا اثر در خود عالم اعتبار هستند این با بعضی از کلمات ایشان سازگار نیست. چون که ایشان به نوعی برای این امور واقعیتی در نفس الامر قائلند و اگر بگویند اینها منشا اثر در عالم تکوین اند که این را دیگران هم قائل‌اند یعنی کسانی مثل محقق اصفهانی هم به این که امور اعتباریه موضوع یک سری آثار تکوینی هستند قائل می‌باشند و این حرف مستقلی نخواهد بود؛ پس به هر حال هر کدام از این دو فرض مراد باشد خالی از اشکال نیست.

اشکال سوم:

اشکال سوم اشکالی است که دیروز اشاره کردیم و عرض کردیم که مرحوم محقق عراقی در پاورقی فوائد الاصول در تعلیقه‌ای که به کلام محقق نائینی دارند، به ایشان اشکال کرده‌اند که عبارت محقق نائینی این است که «فان لها (یعنی امور اعتباریه) فی نفس الامر نحو تقرر و ثبات و یکون لها وجود فی الخارج» امور اعتباریه یک نحو تقرر و ثباتی در نفس امر دارند و یک وجودی در خارج دارند. همین محل اشکال محقق عراقی واقع شده که امور اعتباری مومنان خارج نیست بلکه مومنان امور اعتباریه ذهن است، که البته عرض کردیم همین اشکالی که محقق عراقی به محقق نائینی کرده‌اند یک ابهامی در کلام محقق عراقی بوجود می‌آورد چون خود ایشان برای امور اعتباریه واقعیت قائل بودند و با این حال به محقق نائینی این اشکال را کرده‌اند که چرا شما می‌گویید مومنان امور اعتباریه خارج است؟ مومنان امور اعتباریه ذهن است. استدلال محقق عراقی در بیان این اشکال به مرحوم نائینی این است که همه قوام اعتبار به وجود لحاظ است، در اعتبار، معتبر یک چیزی را لحاظ می‌کند، این لحاظ که اعتبار دایره مدار او است- یعنی اگر این لحاظ باشد، اعتبار هم هست و اگر این لحاظ نباشد، اعتبار نیست- این لحاظ گاهی به یک چیزی به نحو مطلق تعلق می‌گیرد و گاهی به نحو مشروط یعنی گاهی این چیز تحقق پیدا می‌کند مطلقاً و گاهی تحقق آن منوط به ثبوت شیء دیگری است که البته اطلاق و اشتراط در این جهت تاثیر ندارد- عمده این است که در واقع در این اعتبار که یک نوع لحاظ است، لحاظ به وجود چیزی تعلق می‌گیرد و به سبب انشاء، مفهوم آن چیز تحقق پیدا می‌کند و با انشاء- انشاء به قصد ثبوت آن معنا- آن امر محقق می‌شود.

حالا این امر با لحاظی که پشتوانه انشاء است محقق می‌شود و به عبارت دیگر با جعل تحقق پیدا می‌کند. بعد از جعل و بعد از این لحاظ عقل وجود را آن شیء را اعتبار می‌کند، که این مومنان مسلماً ذهن است و عقل نمی‌تواند وجود یک

چیزی را در خارج اعتبار کند، عقل کلیت را می‌فهمد که موطن کلیت ذهن است. عقل هم وقتی می‌بیند یک معتبری با لحاظ و جعل و انشاء چیزی را می‌خواهد محقق کند می‌گوید موطن این امر و ظرف تحقق این امر ذهن است، پس چرا محقق نائینی فرموده‌اند که امور اعتباریه موطنش در خارج است.^۱

این اشکال را هم مرحوم محقق عراقی به آقای نائینی کرده‌اند البته اینکه ایشان می‌گویند موطن اینها ذهن است نه ذهن بما انه ذهنی بلکه یک قیدی دارد و با کلیت فرق می‌کند و موطن امور اعتباریه ذهن است چون لحاظ یک امر ذهنی است ولی ذهن بما انه فان فی الخارج، یعنی ذهن به عنوان اینکه فانی در خارج است. حالا این کلمات خودش محتاج بسط و توضیح و گاهی هم به جهت ابهاماتی که در آن هست مورد اشکال است.

به هر حال اینها اشکالاتی است که بر محقق نائینی شده که این اشکال سوم را هم بعضی‌ها جواب داده‌اند که ما نمی‌خواهیم بیش از حد مساله بسط پیدا بکند و صرف نظر می‌کنیم از ورود به آن جهات منتهی فقط به بعضی از اشکالاتی که در کلمات این علمین وارد شده را اشاره می‌کنیم.

بررسی فرمایش محقق عراقی:

اما در رابطه با فرمایش محقق عراقی اشکالات متعددی شده که عمده این اشکالات برمی‌گردد به یک قسمت‌های از بحث ایشان که چندان در مسلک و به اصطلاح مبنای ایشان موثر نیست. مرحوم امام (ره) شش اشکال به محقق عراقی کرده‌اند که می‌توانید مراجعه کنید. اما یکی - دو اشکال که ذکرش در اینجا بد نیست عرض می‌کنیم و از باقی اشکالات صرف نظر می‌کنیم و به سراغ بررسی و نقد اصل مسلک ایشان می‌رویم.

اشکال اول:

اما یکی از اشکالاتی که به محقق عراقی شده این است که ایشان مساله وضع را یک امر جعلی دانسته و گفته‌اند در مساله وضع جعل اتفاق افتاده، جعل لفظ للمعنی که با جعل یک ارتباطی بین لفظ و معنا تحقق پیدا می‌کند و این یک واقعیتی است که این ارتباط قبلاً نبوده و بعداً ایجاد شده و بعد قیاس کرده‌اند مساله وضع را به ملازمات نفس الامریه، ملازمه بین نار و حرارت که دیروز هم عرض کردیم، آنجا گفتند که مساله ملازمه بین نار و حرارت یک ملازمه حقیقیه است که اگر خود نار و حرارت هم نباشند این ملازمه وجود دارد.

اشکال این است که چنین تلازمی بین نار و حرارت وجود ندارد، واقعیت ملازمه بین دو چیز در واقع ملازمه بین واقعیت آن دو چیز است یعنی ملازمه بین نار و حرارت ملازمه بین واقعیت نار و واقعیت حرارت است اگر نار و حرارت نباشند چنین ملازمه‌ای اصلاً وجود ندارد، ملازمه قائم به واقعیت اینهاست که اگر نباشند چنین ملازمه‌ای نیست. ایشان می‌گویند وقتی در مقیاس علیه که مساله نار و حرارت است این ملازمه وجود ندارد در مساله وضع هم همین طور است یعنی این طور نیست که بین طبیعی لفظ و طبیعی معنا ملازمه باشد بدون اینکه بین واقعیت لفظ و واقعیت معنا ملازمه وجود داشته باشد. این یک اشکال بود.

۱. فوائد الاصول، ج ۴، پاورقی صفحه ۳۸۲

اشکال دوم:

اشکال دیگری که به ایشان شده این است که ملازمه بین نار و حرارت یک ملازمه وجودی است نه ملازمه ماهوی، اگر ملازمه بین نار و حرارت یک ملازمه ماهوی بود در این صورت می‌توانستیم بگوییم با تصور نار، حرارت هم تصور می‌شود. اما مسلماً ملازمه بین نار و حرارت یک ملازمه وجودی است، اگر ملازمه ماهوی بود با تصور نار منتقل به تصور حرارت می‌شدیم حال شما دقت کنید که آیا واقعا وقتی نار را تصور می‌کنید با تصور حرارت ملازمه دارد؛ چنین چیزی نیست، اساساً آن چه که اینجا هست مربوط به وجود اینهاست در حالی که محقق عراقی این ملازمه را بین ماهیت اینها گرفته است.

البته ممکن است ریشه و اساس این اشکال را با اشکال قبلی یکی بدانید ولی از جهتی و از حیثی می‌تواند دو اشکال باشند.

اشکالات دیگری هم به بیان محقق عراقی شده که برای پرهیز از اطاله کلام وارد آنها نمی‌شویم، و همین مقدار کافی است.

بررسی اصل مسلک اول (مسلک محقق نائینی و محقق عراقی و...)

نوبت به بررسی اصل مسلک این دو بزرگوار و کسان دیگری که این مسلک و مبنا را قبول دارند می‌رسد، یک مسلک مهم در باب امور اعتباریه این بود که در اعتبار وقتی که معتبر و من بیده الاعتبار و کسی که اعتبار او نافذ است، چیزی را اعتبار می‌کند، در واقع او دارد یک چیزی را در عالم ایجاد می‌کند. چون نظر این دو بزرگوار این بود که به اعتبار یک واقعیتی تحقق پیدا می‌کند، وقتی ملکیت از ناحیه موجب و قابل انشاء می‌شود، اینجا با انشاء ملکیت یک چیزی پیدا می‌شود که قبلاً نبوده؛ قبلاً بین زید و این کتاب هیچ علقه‌ای نبود؛ بالاخره بعد از این اعتبار و انشاء یک چیزی بین این کتاب و این زید پیدا می‌شود که همان ملکیت است. این ملکیت یک واقعیتی است که در نفس الامر به انشا و اعتبار ایجاد می‌شود و حدوداً تابع اعتبار است ولی بقائاً تابع اعتبار نیست یعنی ولو معتبر نباشد ملکیت پا برجاست، به بود و نبود معتبر وابسته نیست و کذلک زوجیت و بقیه امور.

اشکال اول:

مساله اصلی و اشکال ما این است که واقعا آیا جعل می‌تواند موجد واقعیت بشود؟ و با جعل می‌شود یک چیزی را ایجاد کرد؟ واقعیات عالم معلوم هستند، در تکوینات وجودات مادی و مجرد داریم. آیا انسان با جعل و اعتبار یا حتی شارع به عنوان حیثیت جاعل بودنش مثل بقیه عقلاء می‌تواند با اعتبار و جعل یک واقعیتی را ایجاد بکند؟

واقعش این است که پذیرفتن این حرف مشکل است، و لازم هم نیست دلیلی اقامه کنیم و این ما هستیم که باید از محقق عراقی مطالبه دلیل کنیم، که دلیل شما بر اینکه با اعتبار می‌شود یک واقعیتی در این عالم خلق و ایجاد کرد چیست؟! یک شاهد مهمی که ما می‌توانیم ذکر بکنیم این است که اینکه ایشان می‌گویند اعتباریات حدوداً تابع اعتبار معتبر و تابع وجود معتبرند و بقائاً به معتبر و وجود معتبر کاری ندارند قابل نقض است و آن این است که فرض کنید هیچ معتبری در عالم نباشد آیا باز هم واقعا می‌توان گفت که ملکیت و زوجیت هست؟ اگر فرض کنیم همه عقلا از بین رفتند و مردند، آیا باز هم می‌توانیم بگوییم این ملکیت و زوجیت هست؟ ایشان می‌گویند نیاز به اعتبار و معتبر نیست بقائاً؛ سوال ما این

است که آیا ملکیت دیگر اعتبار نمی‌خواهد در حالی که امور اعتباری دائما وجودشان به اعتبار عقلاء است و نیازمند به معتبر، و اصل اینکه بین زید و هند یک علقه زوجیتی وجود دارد این تا مادامی است که این اعتبار عند العقلا محفوظ باشد، آیا واقعا وقتی ملکیت و زوجیت ایجاد شد دیگر کاری به اعتبار ندارد و این هست ولو اینکه اعتباری نباشد؟!

این حرف اشتباهی است و ادعای ما این است که این تابع اعتبار عقلا است و حدوثا و بقائا به اعتبار عقلا بستگی دارد و به آن محتاج است. ایشان می‌گویند حدوثا به اعتبار بستگی دارد اما بقائا به اعتبار بستگی ندارد - می‌خواهد اعتباری باشد یا نباشد این هست - این حرف صحیحی نیست. نمی‌توانیم بگوییم حدوثا تابع اعتبار هستند ولی بقائا نیستند، ما می‌خواهیم بگوییم ماهیات اعتباریه قوامشان به اعتبار است و مادامی که این اعتبار هست این ماهیات اعتباریه هم هستند و وقتی هم این اعتبار نباشد این ماهیات هم نیستند پس دائما بستگی به این اعتبار دارند.

اشکال دوم:

اشکال دیگر این است که باید واقعا ببینیم که مصادیق امور اعتباری خودشان اعتباری‌اند یا نه؟ ما اگر گفتیم یک امری اعتباری است مصداقش یک امر اعتباری است یا نه؟ مسلما مصادیق امور اعتباری اعتباری‌اند و نمی‌تواند مصداق یک امر اعتباری یک امر حقیقی باشد و نمی‌توانید بگوییم مصداق یک امر ذهنی می‌تواند یک امر خارجی باشد، البته خود اعتبار ذهنی به لحاظ تحصیل در ذهن وجود خارجی هست که از آن جهت کاری نداریم. مصداق ذهنی آنهایی هستند که در ذهن تحقق دارند، مصداق امر اعتباری باید یک امر اعتباری باشد، و نمی‌تواند مصداق یک امر اعتباری مثل ملکیت یک امر واقعی باشد.

لذا یک اشکال اساسی و سوال اساسی از محقق عراقی و محقق نائینی - که عرض کردیم کلماتشان به هم نزدیک است و فرمایش محقق نائینی صراحت کلمات محقق عراقی را ندارد - این است که واقعا ما نمی‌توانیم بپذیریم که با اعتبار یک واقعیتهای در عالم پیدا می‌شود که قبلا نبوده است.

ان قلت:

ممکن است به ذهن شما بیاید و سوال کنید که پس عقود و ایقاعات و اسباب ملکیت، بیع و شراء و امثال ذلک از اسباب مملکه، اینها چه اثری دارند؟ یعنی وقتی یکی کسی می‌گوید بعت و قابل هم قبلت را می‌گوید؛ بالاخره اینها یک اثری دارند یا ندارند؟ ایجاب و قبول یک زن و مرد در عقد زوجیت بالاخره یک اثری دارد یا ندارد؟ شما مگر نمی‌گویید حیات سبب ملکیت است، قاعده «من حاز ملک» می‌گوید کسی که مالی را حیات کرد مالک آن می‌شود پس معلوم می‌شود یک سری چیزهایی هستند که سبب حصول یک امور دیگری هستند شما نمی‌توانید بگویید به این امور و به این اسباب هیچ چیزی ایجاد نمی‌شود.

قلت:

جواب از این اشکال را با عنایت و با توجه به کلامی از امام(ره) عرض می‌کنیم - البته این را بعدا در جای خودش وقتی که می‌خواهیم قول مختار را عرض کنیم و حق در مساله و نظر خودمان را بیان کنیم شرح خواهیم داد و اینجا اجمالا اشاره می‌کنیم - که اسباب تشریحیه با اسباب تکوینیه از حیث معنا فرق دارند. یعنی سببیت در امور تکوینیه یک معنا دارد و در امور تشریحیه یک معنای دیگری دارد، سببیت در امور تکوینی یعنی اینکه یک چیزی اگر سببیت تامه داشته باشد باعث شود و علت بشود برای تحقق یک چیز دیگر، اما در امور تشریحیه سببیت در واقع یعنی جعل موضوع برای اعتبار عقلاء

وقتی ما می‌گوییم مثلاً حیا زت سبب ملکیت است منظورمان سببیت در باب که در تکوینیات نیست. حرف بسیار دقیق و صحیحی است که سببیت در امور تشریحیه و اعتباریه معنایش این است که وقتی می‌گوییم یک چیزی سبب چیز دیگری است یعنی موضوع برای اعتبار عقلاء درست می‌کند و این غیر از آن سببیتی است که بگوییم این سبب تحقق یک چیز است. سبب یعنی اینکه موضوع درست می‌کند برای اعتبار عقلا که این احتیاج به توضیح دارد. اینطور فکر نکنید این اسباب مملکه هیچ اثری ندارد، بلکه اسباب مملکه موضوع درست می‌کنند برای اعتبار عقلاء و این الزاماً نیاز ندارد که اینها یک واقعیتی را در خارج ایجاد کنند. پس به نظر ما مسلک اول قابل قبول نیست.